

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Ideological

مسائل ایدئولوژیک

سیدهاشم سدید

۱۱ فبروری ۲۰۱۶

غیر از عقل هیچ پیامبری نیست!



ابوالعلاء "معری"، مجسمه‌ای در سوریه

در نوشته دیروز نقل قولی از "ابوالعلاء معری" آورده بودم. شکی ندارم که خیلی از کسانی که به مطالعه علاقه دارند با نام این بزرگ مرد آشنا هستند، ولی از آن جا که تعداد اندکی با اندیشه های عمیق و پربار وی به گونه کامل آشنائی دارند، خواستم طی این نوشته به شکل بسیار فشرده به آنچه او در باره دین و خدا و پیامبر و قرآن فکر می کرده است، روشنی ببندازم. چیز هائی را که از این فیلسوف ژرف اندیش بیان می کنم، برای آسانی در کار خواندن و توجه به عقاید وی با خط درشت تر نوشته کرده ام.

"ای فریب خورده اگر عقل داری حقیقت را از او بپرس که هر عقلی پیامبری است!" این جمله ترجمه ای است از بیتهی که این فیلسوف، نویسنده و شاعر نابینای سوری تقریباً یک هزار سال پیش از امروز سروده بود و من عنوان این نوشته را چون معنی بسیار عمیق و در خور تأمل را بیان می کند از روی همین گفته وی انتخاب نموده ام.

نام این فیلسوف و متفکر صاحب شأن احمد بود. با ادیان، به خصوص دین اسلام با شدت تمام مخالفت می ورزید. در سه یا سه و نیم سالگی چشم چپش را در اثر آبله از دست داد. شش ساله بود که چشم دیگرش نیز، که قبلاً گل انداخته بود، بینائی اش را از دست داد. - به روایت دیگر نامبرده در چهارده سالگی در اثر مرض آبله چشمانش را از دست داد- ولی چون معری دارای هوش سرشار و استعداد بی نظیر و قریحه عالی بود، هم در ادب و زبان و تاریخ عرب ید طولانی پیدا کرد و هم قرآن را با همه جزئیات و دقایق آن با دقت کامل و مو به مو، آنگونه که یک منتقد به مطالعه تیزنگرانه یک اثر می پردازد، آموخت و مورد مطالعه و تحقیق و نقد قرار داد.

تحصیلات لازم را در حلب، یکی از شهر های بزرگ سوریه که در آن زمان **شام** نامیده می شد، به پایان رساند. بعد از ختم تحصیلات در حلب به زادگاهش، **معره النعمان** از توابع حلب، برگشت. در بیست و پنج سالگی، کسانی هم گفته اند در سی و پنج سالگی، از زادگاهش به بغداد که مرکز علم و ادب و دین، و پایگاه سیاست و تجارت و علم بود، رفت. گفته شده است که آوازه دانش او قبلاً به بغداد رسیده بود و به همین علت بود که به مجرد ورود به بغداد به مجالس بزرگان علم و ادب و دین شهر راه یافت و با آن ها به تبادل نظر و بحث پرداخت. در بغداد از کتاب خانه های بزرگ و معتبری که وجود داشت، تا توانست به کمک ارادتمندان و از راه گوش استفاده نمود. در روشنی آنچه شنیده بود، با هوشی خرده بین و کاونده ای که داشت، هم با عمیق شدن در قرآن و هم از روی تجاربی که از زندگی و از سائر انسان ها اندوخت، هم به نقد قرآن پرداخت، هم مذاهب را منبع نفاق خواند و هم پیروان ادیان را خلاف آنچه ادعا می کنند، پایند به دین نیافت.

به اسلام، چون دین غالب و قاهر در خاور میانه بود، تاخته پیامبران را دروغگو خطاب نموده هر آنچه را که در باره آخرت گفته شده بود یاهو خواند. از ادیان دیگر زیاد نگفته است، زیرا اقلیت ها چون در اقلیت اند و ناتوان، همیشه بی آزارترند. تنها چهره واقعی آن ها وقتی به درستی هویدا می شود که در اکثریت و قوی باشند!

در باب شریعت و مذاهب می گفت: **"شریعت ها در میان ما کینه افکنند و ما انواع دشمنی را از آن ها به ارث برده ایم."** سخنی که با تجربه و در هر برهه ای از تاریخ در هر کشوری مخصوصاً در کشور ما به تصدیق رسیده است. چندین شریعت مدار، مانند خطیب بغداد و "ابوالفرج جوزی" و "باخزری"، او را تکفیر کردند و ملحد خواندند.

در باره آخرت و زندگی بعد از مرگ همه سخنان دین را به تمسخر می گرفت و می گفت: **"آیا مرده ای از خاک برخاست که از دیده ها و شنیده های خود خبر دهد."** این سخن با کمال وضوح نمایانگر عدم اعتقاد او به قرآن است. زیرا در قرآن و احادیث به صراحت در باره زندگی بعد از مرگ، از شب اول قبر که انکر و منکر برای سؤال و جواب می آیند، تا رسیدن روز موعود، سؤال جواب روز محشر و پل صراط و گرفتن نامه به این یا آن دست و گذشتن از روی پلی به باریکی مو و تیزی تیغ ریش و رفتن به بهشت و یا فراقادن در دوزخ و سوختن و بلعیدن زقوم و آب های ریم مانند و... یا زندگی در بهشت، از شفاعت پیامبر و از تنگی و کشادی یا تاریکی و روشنی و بغل کشی قبر و کرز انکر و منکر و هزار ها مطلب دیگر سخن گفته شده است.

می گویند روزی قاضی "یوسف" با "معری" رو به رو شد. با اشاره به یکی از اشعار جدیدش به او فهماند که هجو بزرگان دین کاری است بس خطرناک. "معری" گفت: **"من کسی را هجو نکرده ام."** قاضی گفت: **"راست می گویی تو غیر از پیامبران کسی را هجو نمی کنی!"**

معروف ترین سخن او این است: **"مردم بر دو نوعند: یا دین دارند و عقل ندارند، و یا عقل دارند و دین ندارند"** اگر این سخن صحت داشته باشد که او گفته بود: **"آتش از کافوری که ما به مرده می زنیم بهتر است و بو های ناپسند را از بین می برد."**، با اطمینان کامل می توان گفت که "معری" اصلاً موافق نبود مرده به خاک سپرده شود. به عقیده معری بسیار بهتر بود، اگر مرده سوزانده می شد.

در هر حال نظریات او در مورد دین و دینداران نشان می دهد که "معری" به قرآن، به دین، به پیامبران، به معیاد و به خدای دین باور نداشته است.

همان گونه که قاضی یوسف گفته بود، معری پیامبران را هجو می کرد. آنان را دروغ گو و فریب کار می خواند و می گفت **بزرگ ترین فریب کاری پیامبران نوید دادن به بهشت است، و به شیر و شراب و عسل و زنانان سیاه چشم**

برجسته پستان و قصرهای زمردین و بچه های نو جوان و عشرت ابدی، از یک طرف و از طرف دیگر عذاب الیم و سوختن مستمر و گاهی ابدی در آتش دوزخ.

"معری" منکر قیامت و خراب شدن عالم هستی بود. در این مورد بارها گفته بود که **عالم هیچ وقت فرسوده نمی شود. از ازل بوده است و تا ابد خواهد بود.**

سخان وی پیرامون دین از حد بیرون است، اما این سخنانش فکر می کنم که میخی بوده است بر تابوت اعتقاد مبنی بر آسمانی بودن دین: **"منشاء همه ادیان زمینی است. دین منشأ آسمانی ندارد."** معنی این سخن اینست که همه کتب دینی حاصل فکر کسانی اند که خود را فرستنده خدا، موجودی که کسی تا کنون نه او را دیده و نه حرفی از او به گونه مستقیم شنیده است، معرفی می کنند، یا کرده اند - همه این کتب از ذهن همین انسان ها تراویده است.

زمانی که مخالفان در بغداد عرصه را بر او تنگ ساختند، دو باره به **معره برگشت** و تا آخر عمر به گفته خودش در دو زندان، یکی زندان نابینائی و دیگری زندان خانه و به گزارش دیگری که گفته است: **«خود را اسیر سه زندان نامیمون می بینم و تو هم ازین رویداد نامیمون چیزی نپرسی. سه زندان من عبارتند از: کوری، خانه نشینی و قرار داشتن روح در جسمی پلید و ناپاک.»** به سر برد.

برخی از مردمان می کوشند با تعبیر خوشبایانه "معری" را از آن چه در بالا از زبان وی گفته شده تبرئه کنند، اما آن چه "ناصر خسرو" که مقارن دوران حیات "ابوالعلاء" زندگی می کرد و در ایامی که او زنده بوده از **معره النعمان** دیدن کرده و گزارشات خویش را در سفرنامه خویش قید نموده است، گویای این حقیقت است که اکثریت مسلمانان در مورد "معری" به این نظر بودند: **"چنان که او را تهمت کردند تو این کتاب را به معارضه قرآن کرده ای."** که او کتابی نوشته است در معارضه با قرآن. منظور کتاب "الفصول والغایات" وی است.

همچنین وقتی خودش می گوید: **"خداوند آن قوم را لعنت کند که هرگاه سخنان راست به آنان می گویی، می گویند: کافر شده است، باید حرف هائی خلاف تفکر رایج در جوامع اسلامی زده باشد که مردم کافرش می خوانند.**

"معری" از تزویر مسلمانان مزور، دروغین و ریاء کار سخت بیزار و دلخور بود:

آنان را دین و پرهیزکاری نیست.

پس دستانی که سبجه می گردانند تو را نفرینند.

بسا بزرگان که صبحگاهان به رنگی دیگرند

و چون شب درآید آن کار دیگر می کنند.

یا وقتی می گوید:

آرام تر ای مرد آزاده!

تو فریفته شده ای

به فریبکاری زنان را موعظه می کنند.

صبخدم صهبایا بر شما حرام می کند

و عصرگاهان خود، دانسته، آن را می نوشند

آن چه امروز در کشور خود، بیشتر از هر زمانی، با دیدگان حیرت زده شاهد آن هستیم. می گویند مسلمان هستیم، ولی فراموش کرده اند که قرآن، آن چه را کلام الهی می پندارند، گفته است: **"کسانی که سیم و زر را می اندوزند و حقوق واجبه آن را نمی پردازند، در روز قیامت در آتش جهنم خواهند سوخت و همان سیم و زری که انداخته اند در آتش جهنم گذاخته خواهد شد و به وسیله همانها عذاب خواهند شد"** (توبه ۳۴ و ۳۵).

به آنچه معری در باره زمینی بودن کتب دینی گفته است، باید به اندیشه پرداخت: آیا واقعاً این تناقضاتی که در این کتب و در پندار و گفتار و کردار پیروان دین، بخصوص پیروان آن وجود دارد، حرف های خداست؟! عقیده من این است که به آن چه "ابوالعلاء" می اندیشیده است، نباید شک کرد!

۲۰۱۶/۰۲/۱۰